

## مسعود سعد در زندان قلعه نای

بروزگار سلطنت آل سبکتگین سعد بن سلمان یکی از اعیان غزنه بود. در سال ۴۲۸ ق که سلطان مسعود بن محمود فرزند خود محدود را به فرمانروایی هند به لاهور میفرستاد سعد با وی به حیث مستوفی رفت. وی شاعر خوش قریحه یی بود که بعد از ۴۹۲ ق در پنجاب از جهان رفته است.

از صلب سعد مستوفی در لاهور بحدود ۴۳۸ ق مسعود یکی از بزرگان شعرای زبان فارسی زاد. که باتفاق افاضل از گویندگان طراز اول فارسی و دارای اشعار رشیق و شیواییست. مسعود یکی از شعرای سیه روزگار ریست که حصه بزرگ زندگانی خود را در زندان بسر برده و سالهای طولانی از مؤلد خود در تلاع (سو، دهک، مرنج، نای) که زندانهای دوره غزنوی بود دور افتاده است.

اوائل زندگانی شاعر به کمال کامرانی در لاهور میگذشت. زیرا املاک پدری و در آنجا بناهای زیبایی داشت. در غایت مسرت و نشاط عمری را به شعر و ادب میگذرانید. ولی عاقبت روزگار با وی سرخشم و عناد گرفت و ساعیان از او به سلطان ابراهیم بن مسعود نواسه محمود در غزنه شکایتها بردند و تهمتها بستند. شاعر که در آنوقت از امرای بزرگ لاهور بشمار می آمد برای داد خواهی بحضرت غزنه شتافت ولی بدبختانه در آنجا بحبس رفت.

در حقیقت امیر سیف الدوله محمود پسر سلطان غزنه با پدر اختلافی داشت. چون سلطان او را بگرفت تمام ندیمان او را نیز اسیر کرد. که یکی از آنها همین مسعود سعد شاعر بزرگ ولی سیه روزگار است. این دوره زندان هفت ساله شاعر در قلعه های سو و دهک که مکانی صعب و هولناک کوهستانی بود گذشت و بعد از آن تا سه سال دیگر او را به حصار مدهش تری که (نای) نامداشت بردند و مجموعاً ده سال زندانی ماند. یکی از اعیان حضرت غزنه عمیدالملک ابوالقاسم خاص که از حال زار شارع و شیوا بیان آگه بود در حضور سلطان ابراهیم شفاعتی کرد و او را از حبس رهایی داد. شاعر از غزنه بلاهور رفت و به ضیاع و املاک پدری پرداخت.

در عصر سلطان مسعود بن ابراهیم (۴۹۲ - ۵۰۸ ق) سپه سالار لاهور بونصر فارسی که یکی از دوستان شاعر و رجال ادب دوست بود، مسعود سعد را در جالندر بحکومت گماشت، ولی بعد از مدت کمی بونصر مذکور معتوب دربار شاهی گردید و شاعر بدبخت را نیز بسبب علایق دوستی وی گرفتند و از لاهور در زندان مرنج باز داشتند.

شاعر حساس در مرنج تا ۸ - ۹ سال محبوس ماند و عمری را در نهایت پریشانی و بدبختی بسر برد. تا که به همت ثقة الملک خواجه طاهر برعلی مشکان وزیر خاص سلطان مسعود بن ابراهیم که وقتی حکمدار لاهور نیز بوده و با شاعر علاقمندی داشت از آن حبس رهایی یافت و دوره اسارت ۹ سالگی وی ختم گردید (حدود ۵۰۰ ق).

سخنگوی زبردست درینوقت خیلی پیر و فرسوده شده و مانند بلبل شکسته بالی بود که میخواست واپس به آشیان خود به آرزوی دیدار اقارب و احباب لاهور پروازی نماید ولی او را در حضرت غزنه به کتابداری دربار شاهی گماشتند و چنین بنظر می آید که در اواخر عمر گوشه انزوا گرفته و از خدمات سلطنت برکران بوده است. وفاتش ظاهراً در حدود ۵۱۵ ق است و معلوم نیست که کجا مدفونست.

درین مقاله کوچک مقصد ما شرح احوال و دقایق زندگانی شاعر نیست نکته گفتنی اینست که از زمان قدیم

تاکنون هر کسی که چیزی درباره‌ی وی نوشته موقع محابس او را تعیین کرده نتوانسته اند و فقط بقول برهان قاطع و غیره اکتفا کرده اند که (قلعه‌ی بی بوده است در هند).

مرحوم محمد قزوینی در حواشی چهارمقاله و رشید یاسمی در مقدمه‌ی دیوان اشعارش (طبع تهران ۱۳۱۸ ش) و سهیلی خوانساری در رساله‌ی حصارنای و قویم در کتاب مسعود سعد سلمان (طبع تهران ۱۳۳۰ ش) و ملک الشعراء بهار در حواشی تاریخ سیستان و هکذا ناشران اجزای زین الاخبار گردیزی و دیگر نویسنده گان جز اینکه بقول صاحب برهان (قلعه بی بود در هند) اکتفا کنند تحقیق درین مود نکرده اند. علامه قزوینی که محقق ترین آنهاست گوید: بقول نظامی عروضی نای در وجیرستان است لیکن وجیرستان معلوم نشد کجاست (حواشی چهارمقاله).

در حقیقت نای نزد مؤرخان قدیم معروف بود بیهقی ص ۴۳۱ آنرا مقرر شاهزاده گان و دودمانهای شاهی (محبوسین) میگوید. تاریخ سیستان بنام (نای لامان) آنرا در زابلستان میداند (ص ۲۱۶) گردیزی نیز نای لامان دارد (ص ۱۰۹) این قلعه به قول مسعود سعد و دیگر شعرای دوره غزنویان بر کوهی بلند واقع بود که باد را از نهایت بلندی بر آن گذر نبوده و سرماییی شدید داشت و درین قلعه زندانی بود که شاعر ما در سمج های آن سالها محبوس بود و در قصاید حبسیه دهشت و رفعت و هولناکی این زندان را بالفاظ رشیق و بیانی بدیع و غم انگیز تصویر میکشد، مثلاً در قصیده معروف (حصار نای) گوید:

نام بد چرنای من اندر حصار نای اردهوای نای مرانالهای زار گردون بدر دو رنج مرا کشته بود اگر نه نه رحصن نای بیفزود جاه من من چون ملوک سرزقلک برگذاشته	پستی گرفت همت من زین بلند جای جزنالهای زار چه آرد هوی نای پیوند عمر من نشدی نظم جانفرای داند جهان که ما در ملکست حصن نای زی زهره بوده دست و بمه بر نهاده پای
--	--

این قصیده حبسیه نای از امهات قصائد مسعود است و در ادب فارسی از شهکارهای شگفت انگیز بشمار میرود که در نای سروده شده است.

بهر صورت نای از قلاع معروف و محکم و استوار غزنویان بود که در آن بوقت خطر شاهزادگان و دودمان سلطنتی و خزاین را نگاه داشتندی و اعداء بزرگ و محبوسین خطرناک را بدان فرستادندی عنصری گوید:

بدار بسته همیدون دل ولی وعدو

ولی بنعمت و ناز و عدو به قلعه نای

موقع حصار نای اکنون در افغانستان معلوم است و آثار باقیمانده آنهم تاکنون به نظر می آید.

در جنوب غربی شهر غزنی بمسافه ۳۰ میل همان وجیرستان تاریخی واقعست که اکثر مؤرخان غزنویان و غوریان مانند منهاج سراج و عوفی از آن ذکرها دارند اکنون اهل دفاتر آنرا اجرستان بضم اول مینویسند و در تشکیلات کنونی مربوطست به ولایت روزگان شمال قندهار ولی در زمان قدیم در قلب ولایت زابلستان تاریخی افتاده بود که کتیبه های شاهان هپتالی (=اودالی = ابدالی) زاول تاکنون در آنجا موجود است.

از غزنی براه جغتو و دره قباغ و جلگه سراب و ناور و گل کوه بمسافه ۱۸ میلی دره سرسبز و مشجری است که انرا نای قلعه گویند از قندهار نیز براه تیری و روزگان و دره شالی به وجیرستان و نای میروند. بقایای قلعه نای اکنون نیز موجود و خیلی حیرت انگیز است زیرا ابنیه عظیمی را در کوه و سنگهای خارا کند و ساخته اند که در آن صالونهای بزرگ و دهلپزها و مسجد و چاه های آب و زندان و غیره بر قله های کوه بارتفاع زیاد موجود

اند(۲).

مأخذ:

در همین مجموعه مقالات به محابس مسعود سعد رجوع کنید.  
پنجاه مقاله، ۱۳۶۲ ش کابل، ص ۱۶۱ - ۱۶۶.